

## اخبارات

***اشاره‌هائری کرین** به دلیل توجه ویژه به معارف اشرافی و عرفانی اسلامی و نیز معرفی برخی بزرگان ایرانی در سطح جهان‌از شخصیت‌های خاصی برخوردار است. دکتر نصر نیز سنتی از هرگونه معرفی است. در گفتگویی که در پی می‌آید، ایشان با حرص و حوصله و دقت به پرسشها پاسخ‌گفتند و برخی جنبه‌ها و مسائل مهم در اندیشه، عقاید، آثار و نظریات دانشور فقیده‌هائری کرین را مورد تحلیل قرار دادند. استاد نصر به تفصیل در این عرصه‌ها وارد شدند و توجه به آشنایی و سوابقی که با کرین داشته و نیز صلاحیت علمی خاص خود، نکات ارزشمندی را مورد توجه قرار دادند.*

\*\*\*

**چرا کرین متفکر و حکیم برجسته و مهمی در دوران ماست و چه تمایزات و امتیازاتی در وی هست که بر این اهمیت می‌افزاید؟**
هنرایی کرین واقعاً متفکر منازعی بود. او از جهات متعددی به فلسفه، عرفان، معنویت، سنت و فرهنگ توجه داشت و به این معانی باور داشت. او خود اهل معنا و فیلسوفی عارف یا عارفی فیلسوف بود که همواره در پی یافتن امور باطنی از راه سنت دینی و حکمت و عرفان بود. او در گرایش طبیعی‌اش به‌سوی عالم ملکوت، به‌گونه‌ای تأویل‌گر بود. او عالم بود. او از بصیرتی طبیعی برخوردار بود و به هر چیز که می‌نگریست، نه به خود آن بلکه به ماورای آن نظر داشت. عارفی بود که همواره با راز، به معنای مقدس این کلمه، سروکار داشت. کرین به سوی Gnosis به معنای معتبر و صحیح این اصطلاح که معادل «عرفان» در سنت ایرانی و اسلامی و جهانیه، در زبان سنسکریت است، تمایل داشت؛ اما این گرایش متفاوت از آن مکتب تنگنظرانهٔ گنوسی است که می‌شناسیم و معروف است. او فیلسوف دقیقی بود که ذهنی فلسفی و منضبط داشت و همین امر موجب تمایز وی از عرفایی می‌شد که در برابر هر سخن خردورزانی می‌ایستادند. معتقد به تقرب و وحدت فلسفه و عرفان بود. همان‌گونه که در سهروردی و ملاصدرا می‌بینیم که اندیشه و استدلال دوشادوش عرفان و شهود و اشراق حرکت می‌کنند و



دکتر سید حسین نصر

مکمل یکدیگر هستند. بنابراین باید توجه کنید که کرین نه فقط یک پژوهندهٔ فرهنگ و حکمت و سنت اسلام و ایران، بلکه خود متفکر و متألهی صاحب‌نظر و عمیق در این عرصه بود. از این نظر او در زمرهٔ آن دسته از متفکران قرانی می‌گردد که توجه آنها به متونی که درس می‌دهند یا پژوهش می‌کنند، نه تنها لغت‌شناسانه و تاریخ‌نگارانه، بلکه معناگرایانه و فیلسوفانه است. او از بصیرتی طبیعی برخوردار بود و به ماورای چیزها نظر داشت. در پی معنای باطنی چیزها بود و به همین دلیل مفهوم «تأویل» تا این حد برایش اهمیت داشت و در حقیقت محور اصلی تفکر و جهان‌بینی او بود. کرین در وجود خود ترکیب‌پذیدی از دقت فلسفی و گرایشهای عرفانی را پرورده بود که در جهان امروز، خصوصاً در غرب، بسیار کمیاب و گرانبهاست. او متفکر بسیار بزرگی بود و اهمیتش به این علت است که در عصر حاضر عملاً نخستین شرق‌شناس اسلام‌شناس غربی است که صماً کلاسم و عارفی ژرف‌نگر و جدی در امر تحقیقی و معنوی است. متأسفانه بسیاری از شرق‌شناسان غربی، عمدتاً از رهگذار لغت‌شناسی و زبان‌پژوهی یا تاریخ در این عرصه کام‌نهادند. کارشان بیشتر جنبهٔ میسنوژنی داشته؛ اما کرین هم فیلسوفی برجسته و هم اسلام‌شناسی بزرگ بود که در هر دو میدان فکری و فرهنگی ملت طوفانی و با جدیت زیسته و پژوهش کرده بود. او نوعی میان‌مغز معنوی را در فرهنگ اسلامی ایران تشخیص داد که از آن غفلت شده بود و بررسی آثار او نشان می‌دهد که تقریباً با تمام جوانب تفکر در ایران، اعم از دورهٔ اسلامی یا قبل از آن، سروکار داشته است.

من فکر می‌کنم که جامعیت او، به یک معنا آغازگر جریان نوینی در فلسفهٔ غرب محسوب می‌شود. هاجرت او در شناخت منابع و آموختن زبان‌های متعدد و مشکل، همراه با پیشکارت و هوش فوق‌العاده‌اش از اولیسوپی کم‌نظر ساخت. وی با داشتن این ویژگی‌ها و نیز حساسیت فزایندهٔ غرب در بُعد معنوی حیات، متوجه بینشی شد که تمدن متجدد غربی دچار آن شده بود. او از زوالم مفهوم اصل زندقی، اسارت فلسفه و اندیشه و محلوصاستن آن به منطق و زبان‌شناسی و حذف معنویت و بصیرت شهودی از قلمرو فلسفهٔ آگاه بود و کوشید بر برابر آنها از حقیقت نفیته در باطن فلسفه و عرفان دفاع کند. کرین منتقد اندیشه‌ها و فلسفه‌های مادی‌گرایانه، خصوصاً تاریخ‌گرایی و پرستش زمام بود. او توجه‌کنیم که او در زمانی آن مسلمان را مطرح می‌کرد که این فلسفه‌ها و گرایش‌ها در اوج بودند. و ظاهراً رقیب قابل توجهی نداشتند. ویژگی ذاتی این فلسفه‌ها که مولود دورهٔ نوزایی در غرب هستند، این است که بسیار به خود مطمئن‌اند و البته فلسفهٔ دیگری – از جمله فلسفه‌های هندی و اسلامی و بودایی و… – را معرفی نمی‌دانند. اِسِن فلسفه در دهه‌های اخیر در سرتاسری قرار گرفته و ضعف‌ها آن آشکار شده است. اکنون بسیاری از فلاسفهٔ مغرب زمین در پی فهم حکمت‌های مشرق زمین هستند. کرین توجه آنها را به جهان اسلام جلب کرد. او نخستین و اصیل‌ترین متفکری است که ارزش و اهمیت تفکر و معنویت اسلامی را برای غربیان بازگو کرد و البته توجه بسیاری از متفکران ایرانی و مسلمانان غربی‌ارنی را نیز به سنت فلسفی و عرفانی عمیق و غنی خود برانگیخته است.

**کرین در یک سیر و سلوک مکتوبه است. به‌عنوان فیلسوف و معرفت‌شناسی عرفانی و حکمت ایرانی تمایل غرب به مباحث مربوط به تأویل و معرفت‌شناسی عرفانی و حکمت ایرانی تمایل پیدا کرد. شما این جریان را چگونه توضیح می‌دهید؟**

کرین از ابتدای جوانی از آموزش منظم مذهبی در یک خانوادهٔ کاتولیک برخوردار بود و حتی در یک مدرسهٔ معتبر علوم مسیحی تحصیل کرد. اما علاقهٔ خاصی که به عرفان و ادوم معنویت داشت، با محیطی که بیشتر به جنبه‌های شرعی‌دین و فلسفه و کلام استدلالی معطوف بود، سازگارزی نداشت. همین امر سبب شد تا به نوعی تصوف عرفانی و نهضت‌های باطنی علاقه‌مند شود. او در جستجوی معرفت حقیقی، توجه خود سرانجام به نهضت پروتستانی که در عصر رنسانس در آن ایتالیا از حکمت الهی و عرفان موجود بود، معطوف نمود. بعداً آشنایی‌اش با زیانهای غربی و شرقی آن امکان را برایش فراهم ساخت تا آن‌قهای زبانهی آرا و جستجو و تفکر کند. کلام تعلیم آئین ژیلسون به تدریج با جنبه‌های کم‌شناخته و مهمی از فلسفهٔ قرون وسطی که مورد غفلت قرار گرفته بود، هوشور شد. همچنین تحت تأثیر فلسفهٔ پدیدارشناسی (Phenomenologie) ادموند هوسرل و فلسفهٔ وجودی (یا اگزیستانسیالیسم) مارتین‌هایدرگر قرار گرفت. او تا قبل از جنگ جهانی دوم، مترجم چند اثر از هایدرگر و کارل یاسپرس بود و پیشگام ترجمهٔ آثار این حوزهٔ فلسفی از آلمانی به فرانسوی بود که تأثیر عظیمی بر متفکران اگزیستانسیالیست فرانسوی از جمله ژانل سارتر، نهاد.

عرف‌علم فلسفه را هرمنوتیک هایدرگر و اینکه خود را پدیدارشناس می‌خواند، نمی‌توانست علاقه‌ای را که منجر به معرفت فلسفی به امور باطنی نمی‌شود، پذیرد.

جایی او با مذهب کاتولیک هم دقیقاً به این جهت بود که به طریقت باطنی علاقه داشت و سنت کاتولیک تنها با امور ظاهری سروکار داشت. حال آنکه کرین شخصی بود که ذاتاً و عمیقاً از همان آغاز شیفتهٔ حیات عرفانی به مسیحیت شد. خود حضرت مسیح(ع)، مرشد معنوی عرفان مسیحی است. این جریان همان بود که او را از ظواهر امور و پدیدارها، به باطن و درون چیزها، یا به عبارت دیگر به حقیقت رهنمون می‌شد. کرین به دنبال همین حقیقت بود.

**به نظر می‌رسد تأویل یکی کل مفهوم و اصطلاح مرکزی در فهم آرا و آثار کرین است. آیا توجه به این اهمیت، به‌طور خاص مفهوم تأویل زنده‌تری کرین و چه خصوصیات و ذاتش و چرا تا این حد بر این امر متکز بود؟**

حرف شما درست است. همان‌طور که معتقد، اصولاً او درون‌نگر و باطن‌گرا بود. میل بسیار شدیدی و قوی در او وجود داشت که درون اشیا را بنگرد. همهٔ حکما و عرفا این چنین‌اند. به قول ابن‌خرسروش:

به چشم نهادن بین نهادن جهان را

نهان در جهان چیست؟ آزاده مردم

کرین چون علاقه‌مند به ظاهر امور نبود، به فنومولوژی رُوآور و ابتدا مستغرق در فلسفه‌هایدگر شد که تأکید زیادی به هرمنوتیک داشت. هرمنوتیک از نظر مفهومی همان تأویل است، اما نه کاملاً او جستجوی بسیاری در این عرصه داشت. اما راضی نمی‌شد. در حقیقت اینها اندیشه‌هایی بودند که در فضاهای پس‌گامتی رشد کرده و در نهایت امکان شناخت نومن یا حقیقت درونی شیء یا چیزها را از عقل سلب می‌کرد؛ اما تأویل امکان زودتری در اختیار او قرار می‌داد. این علم به گفتهٔ او برده از ظاهر برمی‌تابد و حقیقت نهانی را آشکار می‌کرد. کرین به اصطلاح «کشف‌المحجوب» بسیار علاقه داشت و آن را معادل «تأویل» می‌دانست. کشف‌المحجوب یعنی پرده‌برداری از امور نهان. از این نظر، هدف پدیدارشناسی کرین، همین معرفت بود؛ معرفت بر امور خفیه که در پشت‌پردهٔ مستور و پنهان هستند. کرین معتقد بود که جنبه‌های تاریخی و فیلولوژیک دربارهٔ مفاهیم فلسفی و عرفانی نمی‌تواند رازگشا و کاشف محجوب باشد، ولی پی تأویل و هرمنوتیکی بود که امور نهان یا باطنی اشیا را آشکار کند و این امر چیزی نبود جز آنچه اهل طریقت باطنی در اسلام، عرفا و حکما «کشف‌المحجوب» می‌نامیدند.

کرین می‌گفت که او همیشه از بدو جوانی و حتی قبل از آنکه به ملاقات‌هایدرگر برود، به معنای باطنی چیزها علاقه‌مند بوده و پدیدارشناسی برای او در حکم کشف معنای باطنی چیزها یا همان کشف‌المحجوب بوده که برداشت ویژه‌ای است از پدیدارشناسی؛ برداشتی که حقیقت نومن را در پس نومن‌ها پدیدرفته و به امکان شناخت این حقیقت باور دارد. او پدیدارشناسی را نه به شیوهٔ کانتی – یعنی انکار امکان شناخت نومن – بلکه همچون دانش سیر از فنومن به نومن مید و این دیدگاه بسیار نزدیک بود به مفهوم تأویل در میان فلاسفهٔ ما. کرین با آشنایی با فلاسفهٔ ایران، به‌خصوص سهروردی و ملاصدرا، به عمیق‌ترین طریقت‌های این مفهوم دست یافت. پس از آن، به تدریج علاقه و وابستگی او به فلسفه‌هایدرگر کم شد و یکسره خود را وقف حکمت و معرفت‌شناسی و عرفان اسلامی کرد.

**یک مفهوم دیگر که در آثار کرین اهمیت فراوان دارد، تمثیل است. کرین از تمثیل و صورزنمایی مثالین بسیار نام می‌برد. چرا او تا این حد بر این موضوع تأکید کرد؟ و ضمناً تمایز و تناسب این مفاهیم با علم مُثُل یا مثال افلاطونی چیست؟**
اینها نکته‌های مختلف و مفاهیم متفاوتی هستند. یکی تمثیل به معنای رمز و نماد و دیگری صورت مثالین و بعد هم عالم مثال. اینجا باید دقت کرد که اینها مثل هم نیستند و تفاوت‌های آنها باید مد نظر باشد. کلام کتابی دارد به نام «ابن سینا و تمثیل عرفانی»

که در آن رساله‌هایی مثل «حَیْن یَقْضَان» و «رساله الطیر» و «اسلامان و اِسالم» را مورد بررسی قرار می‌دهد. این نوع رساله‌ها در میان فلاسفه و عرفای ما زیادند. معروفترین آنها «مَظنن الطیر» عطار است و همچنین آثار بسیاری از سهروردی در این گونهٔ آثار ما را زرمها و نماندهای روبرو هستیم که معانی عمیق و متعالی دارند؛ مثلاً رمز «پرنده» یا «مشرق» یا «میرغ» یا «فرشته» و… معنای خاصی دارند که باید با دقت و ممارست در متون بزرگان فلسفه و عرفان از آن برده برداشت. اینکه عرفای ما این‌همه به شعر و قصص تمثیلی توجه داشته‌اند، به دلیل نیست، این رمزپردازی، البته برای تفنن نبوده، بلکه تفسیر آن، برای درک امر متعالی و تأویل معانی و مفاهیم دشوار بسیار مفید است.

کرین معتقد بود که جهان فقط یک داده (fact) نیست؛ یعنی یکی چیزی که رخ می‌دهد و ما می‌بینیم و لفظاًامر هم بر آن دلالت می‌کند. تفکر امروزی، هیچ حقیقتی را در ورای آن نمی‌بیند. در طبعاً در زمان و مکان محصورش می‌کند. نگاه کانتی و پس‌گامتی به قضایا، امکان دیدن حقیقتی متعالی در ورای محسوسات را از ما سلب کرده و مابعدالطبیعه را از اعتبار می‌اندازد؛ ولی تفکر مثالین (یا همان نظریه معروف مثل افلاطونی) بر باور قرآنی استوار بود. اغلب فیلسوفان گذشته و بسیاری از متفکران کنونی جهان، افلاطونی بوده و هستند. در حقیقت ایده‌گرا هستند و معنای این امر آن است که در جستجوی حقیقت غایب هستند. آنچه در عالم محسوسات و عقل و استدلال به معنای کانتی، برای بشر فیهیده می‌شود، تنها سایه و ظل آن حقیقت است؛ حقیقتی که در عالم ایده‌ها یا عالم مثال است. تفکر جدید اروپایی و آمریکایی طبعاً دیگر نمی‌تواند با این عالم ارتباط برقرار کند. آنها پس از دورهٔ نوزایی، از این تمثیل دور شده و حقیقت ورای چیزها، و به طریقی باطنی درون و باطن اشیا را نمی‌بینند. اما در سنت فلسفی ما چنین نیست؛ و همچنان عالم مثال و حقیقت چیزها مد نظر است.

**آیا ارتباط میان تمثیل یا عالم مثال با علم تأویل و درحرحل جز تمثیل و اشاره‌های رمزگونهٔ چه راهی برای تمثیل و توضیح و در نتیجه فهم و درک عالم مثال می‌توان تصور کرد؟**

گفتگو با دکتر سید حسین نصر

# کاشف قاره‌های معنوی

گفتگو با دکتر سیدمسعود رضوی

**✽ کرین معتقد بود بحثهای تاریخی دربارهٔ مفاهیم فلسفی و عرفانی نمی‌تواند رازگشا باشد. او در پی تأویلی بود که امور نهان یا بُعد باطنی اشیا را آشکار کند و این امر چیزی نیست جز آنچه اهل طریقت باطنی در اسلام، عرفا و حکما «کشف‌المحجوب» می‌نامند.**

قطعه‌هست؛ اما نباید این دو را یکی انگاشت. ارتباط تمثیل با عالم مثال در جهان‌شناسی و حکمت ما در مکتب حکمت مشرقی‌ابن‌سینا و حکمت اشراقی سهروردی و آثار متعددی از عرفا – از جمله عطار و مولانا – به وضوح دیده می‌شود. این نوعی انتقال تصویر از مرحلهٔ قوه و مجاز به فعل و واقعیت، یا همان تأویل است. که برای مثالین مکتب سهروردی در حکم رسوخ به عالم مثال، اقلیم هشتم یا عالم برزخ بین عالم معقول و عالم محسوس است. توجه داشته باشید که ما یک «عالم مُثُل مغلفه» و عالم خیال داریم که اتفاقاً توجه کرین بسیار به آن جلد شده بود. عالم رب‌النعوی نوری در عالم مثل و آن عالم حکمت متخیله، یعنی عالمی که در آن صورت هست؛ ولی هنوز معلّم است و با عالم ما ترکیب نشده. برخی از مهم‌ترین نکته‌های کرین دربارهٔ همین موضوع است. دربارهٔ خیال خلایق و حکمت متخیله و عالم مثال بسیار نوشت و برعکس استادش ماسینیون که به تصوف در قرون اولیه و شخصیت‌های همچون حلاج دلبستگی داشت، به دلیل علاقه به همین مفاهیم، پیشوجش به بعد کرین شد. شاید به پیروی از میگل آسین بالاسیوس که کرین از افکار و تعلیماتش قبل از جنگ جهانی در اسپانیا



بهرمند شده بود، به این حوزهٔ توجهی ویژه نشان داد. از این نظر، او بیشتر به عرفان حوزهٔ ایرانی‌عربی و بسطی که در باب حکمت الهی و جهان‌شناسی و معرفت‌النفس و علوم خفیه دارد، توجه داشت. نهایتاً نیز کتابی عمیق و خواندنی دربارهٔ قوای متخیلهٔ خلایق سرانجام این‌عربی‌نوشت که در نوع خود از بهترین آثار فیلسوفان غربی دربارهٔ عرفان و باطن است. کرین بعداً با مکتب شاکرش شرق‌شناس چینی، شرح مهم آثار ابن‌عربی و نفوذ گستردهٔ او در ایران و عالم تشیع را در میان کارش قرار داد. مهم‌ترین اثر در این زمینه تصحیح شرح سید حیدر امّلی، یعنی جامع‌الاشراق بود که کرین علاقهٔ خاصی به وی داشت و شاید عامل اصلی در شناساندن امّلی و آرای او در سطح جهان و حتی در ایران خود او بود. این مجموعه مطالعه‌ات، به تدریج او را در مقامی قرار داد که من روزی به او گفتف: شما تأویل‌کنندهٔ عالم ملکوت و مثال هستید. او در این آثار، دربارهٔ همین عالم خیال بحث می‌کند و خود را به آن متصل می‌کند. در رسالهٔ کوچکی به نام «خلسه‌الملکوت» این اهمیت باطنی می‌دهد و رساله‌های مهم که دربارهٔ جابلسا و جابلقا و ارض ملکوت دارد، همگی در همین زمینه است.

**آیا همین مفاهیم، به‌شکل متماتر و تمثیلی‌تر در فلسفهٔ خاص ایرانی از حکمت ایرانشهری تا ملاصدرا دیده می‌شود؟ یعنی عالم ماده و عالم مثال و عوالم و اقلیم‌های چندگانه‌ای که در دستگارهٔ فلسفی سهروردی و دیگران هست؟ شما این خط سیر حکمت ایرانی و سیر فلسفی را چگونه تبیین و بیان می‌فرمایید؟**

ببینید حوزه‌های فلسفی و حکمی ابن‌سینا و سهروردی و ابن‌عربی پس از چهار قرن تحول فکری در ایران به تلقیف آن در حکمت متعالیهٔ ملاصدرا منجر شد. کرین متوجه این جریان فکری و فلسفی عظیم و زنده بودن آن تا زمان حاضر شده بود و خود دربارهٔ آثار و نظریات این جهان فیلسوف بزرگ، مباحث‌گفتاری می‌ماند بود. شاید بتوان گفت که حتی شخصیت شناختهٔ ملاصدرا و عظمت و اهمیت فلسفهٔ او را، کرین به‌جایان شناساند.

او با فیلسوفان بزرگ صردایی در زمان خود در ایران تماس داشت و همین تماسها او را به این نتیجه رهنمون ساخت که این فلسفه زنده و پویا به حیات خود ادامه می‌دهد. کرین سالها اشرح اولیا «حکمت عرفیه»، «شواهد الربوبیه» و «مشاعر» ملاصدرا را در تهران و دانشگاه سوربن تدریس می‌کرد. او مقالات متعددی دربارهٔ ملاصدرا نوشت و یکی از مهم‌ترین آثار او یعنی کتاب «مشاعر» یا ترجمهٔ فارسی بدیع‌الملک را تصحیح کرد و به صورت منقح همراه با ترجمهٔ فرانسوی به قلم خود به چاپ رساند.

بنابراین نقش مهمی در فهمیدن و فهماندن این جریان عظیم فکری داشت. کرین معتقد بود ملاصدرای شیرازی و دیگرانی که با او و پس از او، به ادامهٔ حکمت و جریان فکری سهروردی پرداختند، و این گروه از فیلسوفان از قرون نهم و ششم هجری، به صورت آگاهانه فلسفهٔ اشراق را که فرزادگان کهن ایران، یعنی مغان و خسروایان پارس قدیم تبلیغ می‌کردند، در ایران اسلامی احیا کردند. او نظر کرین، سهروردی است که نخستین بار، در فلسفهٔ ایران اسلامی، مبنای وجودی جهان برزخ را که جهان میانجی بین عالم عقل محض و عالم محسوسات است؛ بنیان نهاد. این همان عالمی است که قبلاً

درباره‌اش توضیح داده. عالم مثال که نقش اساسی در فلسفهٔ ایران در دورهٔ اشراق است. عالم مثال در حقیقت همان «اقلیم هشتم» است. می‌دانید که در جغرافیای کلاسیک، ما هفت اقلیم بیشتر نداریم. اقلیم هشتم همان جهان مثال است؛ اما باید دید کنید که این اقلیم با «عالم وّهم» مشبیه نشود؛ زیرا آن بسیار از سیر ما دورند. مفهوم فلسفی و تمعین فلسفهٔ ماتئوزیک مثال و خیال فعال در فلسفهٔ اسلامی، مرهون تلاش‌های اشراقیان ایران، به خصوص سهروردی است. و این گروه از افلاطونیان ایران نمی‌آمد و معتقد است عقل‌گرایی غربی، با خلط مبحث (یعنی یکی انگاشتن وّهم و شهود) انسان غربی را از این جهان متعالی، یعنی برزخ یا عالم خیال فعال محروم ساخته و رابطهٔ ما با عالم مثال

را مخدوش و منقطع کرده است.

**نگاه کرین به دو جریان فکری و مذهبی شیخیه و اسماعیلیه چگونه بود و او در منابع و متون این نخله‌ها چه چیزی را جستجو می‌کرد؟**

واضح است که به دلیل بعد باطنی و توجه این نخله‌ها به مذهب باطنی و تأویل، توجه کرین بدانها معطوف شده؛ اما نباید از نظر دور داشت که این دو نخله بخشی از جریان فکر و فلسفهٔ باطنی در سیر هزار سالهٔ حکمت ایرانی در دورهٔ اسلامی هستند. امروز که آثار کرین را در این عرصه‌ها مورد توجه قرار می‌دهم، می‌بینم که آتارش نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که او تقریباً با تمام جوانب تفکر در ایران، نه تنها در دورهٔ اسلامی، بلکه حتی در دوران قبل از اسلام سر و کار داشته و کوشیده است پیوستگی برخی از جوانب فلسفه و جهان‌شناسی را در ایران از دوران باستانی گرفته تا قرون اخیر نشان دهد.

مقالات او دربارهٔ سرودشناسی مانوی و موجسان شمال و ترجمهٔ بند نامهٔ زردشت از پهلوی، و زمان دوری در آیین مزدایی و تفکر اسماعیلی و مانویت و مذهب زبیبایی حاکی از تحقیقات عمیق او در جنبهٔ فلسفی ایران باستان است. توجه او به شیخیه نیز در امتداد همین جریان بود.کرین از لحاظ معنوی و درونی همواره کشش خاصی نسبت به تشیع دوازده امامی احساس می‌کرد و مباحث مربوط به امامت از دیدگاه شیعهٔ دوازده امامی و رابطهٔ بین ظاهر و باطن و تأویل و سهم امام غایب در هدایت مردم و جهد و کوشش از دیدگاه تشیع، بخش مهمی از ذهنیات و آثار او را تشکیل می‌داد. این سیر را می‌توان با خواندن تاریخ فلسفهٔ اسلامی کرین و دیگر آثار او به وضوح دید. علاوه بر این تحلیل آثار دینی نبوی از تشیع همچون سید حیدر امّلی، میرداماد، ملاصدرا و قاضی سعید قمی بود در همین راستا بود.

در مورد شیخیه نیز او به شکل قابل تأملی دیدگاه آنها را مورد توجه و بررسی قرار داده و تأویلات و تعبیرات خاص آنها را مطرح می‌کرد. کرین به این موضوع علاقه داشت و علاوه بر تماس مستقیم با آنها و بررسی بسیاری از نوشته‌های ناشناختهٔ آنها،



هانری کرین

مقاله‌هایی هم نوشته و در دانشگاه سوربن هم راجع به آنها تدریس می‌کرد. اسماعیلیه هم جایگاه مهمی در مجموعهٔ کارهای او داشت. او علاقهٔ زیادی به فلسفه و کلام اسماعیلی نشان داده و سهم ارزنده‌ای در احیای آثار مهم این فرقهٔ نظیر «جامع‌الحکمیین» اثر ناصر خسرو و کشف‌المحجوب نوشتهٔ ابویوسف حسینیان داشته و یادگفت که بیشتر از هر محقق دیگری به پژوهش در فلسفهٔ و آثار اسماعیلیه پرداخته است. مقالات متعددی او دربارهٔ فلسفهٔ دماپان فاطمی و نیز متفکران نهضت بعد از قیام الموت، منابع اصلی فهم این جریان است. می‌تواند کرین به تمیزی مهم‌ترین مآخذ فلسفهٔ اسماعیلیه در عصر ماست.

اگر به این مسائل توجه کنیم، علت پرداختن و تکرار اینها در می‌بایم. آنها جزو جریان عظیم باطنیه و تأویل‌گرایان در تاریخ ایران اسلامی بودند و همیشه درمعروض حملات ظاهرگرایان، البته تفاوت‌هایی زبانی با هم داشتند وجزیر باطنی هم یک‌دست نبوده است. از سهروردی تا ملاصدرا و حکیمان پس از او، نیز مذهب شیعهٔ دوازده امامی و عرفان و تصوف هر یک از این درون و تلاش عظیم برای درک و ارائهٔ باطنی بوده است. برای درک این وضع خاص، توجه داشته باشید که غزالی برای حمله به این جریان و کوبیدن اسماعیلیه نام کتاب خود را «فصائح الباطنیه» می‌گذارد و خیلی از اشاعره هم به همین ترتیب به این جریان حمله می‌کنند. به رغم همهٔ این مسائل، اغلب فیلسوفان کلاسیک در قرون سوم تا ششم و هفتم، به باطن توجه داشتند و اصولاً برای باطن ارزش بیشتری قائل می‌شدند. جنبه‌های صریح و تند باطنی و تأویلی در اسماعیلیه کرین را خیلی جلب می‌کرد، او به یک معنا گرفتاری مذهبی هم داشت و درگیر این جهان‌های معنوی بود. اما خوب، جنبهٔ ظاهری را خیلی کم‌ترک می‌کرد و از کنار آن می‌گذشت. شیعهٔ دوازده امامی، تعادلی را حفظ کرد که خیلی ظریف بود. این تعادل میان ظاهر شریعت و باطن آن است. عرفان هم تا حدودی و به یک معنا واجد نوعی تعادل است؛ اما اسماعیلیه در دورهٔ متقدم و شیخیه در دورهٔ متاخر از جنبه‌های باطنی نوری‌تری برخوردار بودند و ظواهر و آثار بسیار کم‌ترک می‌شود.

به هر حال این علاقه‌ها را به عرفان شیعی سوق داده بود. او بر این باور بود که امامان شیعه نمایندهٔ ولایت به معنای درونی و باطنی وحی هستند. علاقهٔ خاص او به سید حیدر امّلی از همین منظر بود. دیدگاهی که معتقد است شیعه واقعی معنویت و تصوف و تصوف واقعی همان شیعه است. این دیدگاه به شدت او را جالب کرد و آثار معطوف به این حوزه برایش بسیار جذابیت داشت. کرین گرچه دربارهٔ عقاید و آرای شیخ احمد احسائی غلو می‌کند، اما باید دانست که خروج از حدود تعادل و عدم تعقید به مزراحیه که حافظ باطن و ارزش‌های معنوی در مذاهی نظیر شیعه است، به غلّ و گرافه‌گویی می‌انجامد.کرین بی‌شک ارادتی تام و توجهی بی‌شمار به امامان داشت؛ اما در عین حال علاقه‌ای زایدالوصف هم به علوم غریبه و کیمیا ومسائل خفیه ابراز می‌کرد و آنها را علم‌های باطنی طبیعت می‌نامید. همین مسائل کلامودی موجب توجه او به شیخیه بود.

**آیا هانزی کرین به مذهب شیعهٔ اثنی عشری باور داشت؟ و در هر صورت او این مذهب را چگونه مورد تأییب قرار می‌داد؟**

برای پاسخ به این پرسش شما، باید به زندگی فکری و معنوی کرین اشاره کنم و اینکه او تا ابتدا شیفتهٔ حیات عرفانی در مسیحیت شد. برای عارفان مسیحی، خود مسیح(ع) مرشد معنوی و راهنمای ایشان است. او در مطالعات مذهبی یک آموزه‌های باطنی و متالهانهٔ مسیحی و نیز گرایش‌هایی در زمینهٔ شناخت باطنی و فلسفی غرب که بیشتر شناخته و از آثار معتبر تاریخ فلسفه در دسترس است، توجه ی‌بونده، سیر به تعمق کرده بود. علاقهٔ وی به امور باطنی، همراه با طلب یک استاد معنوی گریزناستی و یک دیدگاه تاریخی در باب حقایق باطنی که فارغ از بعد زمانی و تاریخ‌گرایی باشد، او را متوجه ارزشهای عمیق مذهب شیعه کرد.

ما در اسلام شاهد استاد معنوی می‌بینند و هدایت می‌شوند. اما شیاع هشتمیه که سالکان طریقت از طریق تأمل تعلیم می‌بینند و هدایت می‌شوند. اما در شیعهٔ دوازده امامی، امکان هدایت به وسیلهٔ امام دوازده‌م(ص) وجود دارد وعارفان شیعهٔ بسیاری بر این باورند که هیچ استاد بشری نداشتند.لا و مرشد و هدای آنها امام دوازدهم بوده است. آنها در حقیقت به لطف خداوند از هدایت معنوی بی‌واسطهٔ امام غایب برخوردار شده‌اند. به نظر من جنبهٔ این تشیع، بیش از هر چیز دیگر، کرین را به مطالعهٔ تشیع و به سوی مسئلهٔ کلی امامت کشاند. کرین مرشدی بشری نمی‌خواست، بود که او را برخوردار از چنین هدایت معنوی بود و همین ویژگی موجود در تشیع بود که او را سخت مجذوب می‌کرد.البته او نیز همانندکلی به جواب شرعی و اجتماعی تشیع داشت وعلافاش به تشیع بدین جهت بود که آن را قبل از هر چیز، طریقت باطنی اسلام می‌دانست. او نه تنها خدمات فکری عمده‌ای به مطالعات فلسفی و کلامی دربارهٔ تشیع دوازده امامی و اسلام کرد، بلکه خود نیز شخصاً مجذوب این مذهب شد. عشق او به امور باطنی، او را به سوی تصوف هم کشانید. و این کشش به همراه تشیع، مهم‌ترین منبع طریقت باطنی اسلام و جابلقا عمدهٔ آن از نظر کرین بود.

**پرسش من به‌طور مشخص این بود که آیا کرین شیعهٔ دوازده امامی را پذیرفته بود؟ بگذارید این‌طور به شما پاسخ بدهم. به نظر من کرین عمیقاً به خدا اعتقاد داشت**

و این نخستین مشخصهٔ فکری او بود. او در یک معنا هویت وجودی خودش را با این حقیقت این بود که کرین در قلبش خیلی برای عرفان سنتی و اخلاقیات الهی می‌کند و به نحو دیگری مشمول توفیق الهی می‌شود. مسالهٔ این بودکه گنون اصلاً نهضت پروتستان را یک نوع طیفان ضددینی می‌دانست و این تعارض‌ها سبب شده بود که کرین جوان از مواضع و شاید بیان گنون آزرده شود.

او در چارچوب این رحمت الهی که برای هر نوع ثبوت بود، اختلافاتی را حس کرد. این حقیقت این بود که کرین در قلبش خیلی برای عرفان سنتی و اخلاقیات الهی می‌کند و به نحو دیگری مشمول توفیق الهی می‌شود. مسالهٔ این بودکه گنون اصلاً نهضت پروتستان را یک نوع طیفان ضددینی می‌دانست و این تعارض‌ها سبب شده بود که کرین جوان از مواضع و شاید بیان گنون آزرده شود.

او در چارچوب این رحمت الهی که برای هر نوع ثبوت بود، اختلافاتی را حس کرد. این حقیقت این بود که کرین در قلبش خیلی برای عرفان سنتی و اخلاقیات الهی می‌کند و به نحو دیگری مشمول توفیق الهی می‌شود. مسالهٔ این بودکه گنون اصلاً نهضت پروتستان را یک نوع طیفان ضددینی می‌دانست و این تعارض‌ها سبب شده بود که کرین جوان از مواضع و شاید بیان گنون آزرده شود.



## ETTELA’AT

نظیر شهادتین هم از او شنیدیم. با این حال، او خودش را شیعه می‌دانست و این تعقل بسیار منبج و خرسند بود. او خودش را در این حوزهٔ معنوی و مذهبی تعریف می‌کرد و معنا می‌بخشید.

توجه داشته‌باشید که کرین، یک دانشمند متعارف یا عادی غربی نبود. او به‌موضوعاتی که وارد شده و بدانها مرتبط بود، تعقل وجودی داشت. بدانها عشق می‌ورزید و در ساحت آنها حضور خود را تعریف می‌کرد. با آنها می‌تستد و علاقه‌نا دربارهٔ آن می‌اندیشید و می‌نوشت. مخصوصاً به تشیع که پاسخ بسیاری از پرسش‌ها و اقلیم بسیاری از گمشده‌های او محسوب می‌شد. او تشیع را باطن اسلام و تفسیر عمیق و کاشف معانی باطنی این دین الهی می‌دانست.

**کرین به عنوان یک متفکر چه نقشی در جهان داشت و آیا از این نظر روزی برای ارزیابی وی قائل می‌شوید؟**

من برای پاسخ به این پرسش باید دو مسئله را از هم تفکیک کنم: اول تأثیر کرین بر فکر و فلسفهٔ غرب، و دوم دستاوردهای مؤثر او در اسلام‌شناسی و تأثیر آن در غرب، به هرحال در بحث دربارهٔ تأثیر کرین خود را محدود به غرب نباید کرد. در غرب، تأثیر کرین البته بیشتر در فرانسه دیده می‌شود. او در زادگاهش نه تنها تحقیقات اسلامی را تحت تأثیر قرار داد، بلکه در حوزه‌های مختلفی از علم و تفکر در اروپا تأثیر نهاده است. او در بین بخشی از روانکاوان یونگی اثری چشمگیر داشته و پیروان و علاقه‌مندان زیادی داشته و داد. در بحثهای کلی دربارهٔ پدیدارشناسی دین که سالهاست با علاقهٔ مطرح می‌شود، دیدگاه‌های کرین با جدت مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرد. برخی امواج جدید فلسفی که در اواخر عمر کرین در فرانسه آغاز شد و بعداً گسترش بیشتری یافت، بسیار تحت تأثیر افکار و آثار او بود. بسیاری از فلسفه‌دانان یا فیلسوفان متأخر فرانسوی که حتی فلسفهٔ اسلامی نورالدانه، از ایده‌ها و نظریات او استفاده می‌کنند و اصطلاحات خاص او را در فلسفهٔ خود استفاده قرار می‌دهند. ترجمهٔ آثار او به انگلیسی و زبانهای دیگر اروپایی از جمله ایتالیایی، اسپانیایی و آلمانی نیز نشان‌دهندهٔ گسترش دامنهٔ نفوذ این افکار است. آثار او عمدتاً از طریق ارتقای مطالعات اسلامی در میان اروپاییان و انتقال مفاهیم خاص و مهم این حوزهٔ فلسفی و معنوی به غرب، اثری ژرف داشته است. او بر فلسفه و مطالعات و تحقیقات در باب طریقت باطنی در محیطهای دانشگاهی تأثیر نهاد. در واقع تحقیقات کرین دربارهٔ «عالم مثال» و «خیال فعال»، فصل‌های تازه‌ای را در افق فکری و فلسفی اروپایان گشوده است. این تأثیر نه فقط در فرانسه، بلکه انگلستان، ایتالیا، اسپانیا و کمتر از آنها در آلمان هم دیده می‌شود و متفکران دانشگاهی و محققان این کشورها با آثار کرین آشنا هستند و از اهمیت آن آگاهی دارند.

در حیطهٔ پژوهشهای اسلامی، آثار و ویرایشها و تحلیل‌های کرین در متون فلسفی و عرفانی عربی و فارسی، اثر گسترده‌ای بر محافل دانشگاهی غربی داشته است. بسیاری از محققان و دانشجویان به سوی مطالعهٔ آثار سهروردی، روزبهان، میرداماد و ملاصدرا و فلاسفهٔ اسماعیلی و امامیه متمایل شده‌اند. در آمریکا، تأثیر کرین وسیع‌تر بوده است. او نه تنها بر اسلام‌شناسان، بلکه بر روان‌شناسان و مورخان تاریخ اندیشهٔ نیز تأثیر نهاده است. در کشورهای اسلامی، خاصهٔ آن که وطن معنوی او بود، اثری ژرف نهاده و بسیاری از محققان و متفکران و دانش‌پژوهان را متوجه میراث معنوی و سنت‌های فلسفی، عرفانی و مذهبی خود نموده است.

تأثیر کرین بر افقهای فکری ایرانیان بسیار گسترده و متنوع بوده است. البته طبیعی است که در تقاضای دیگر جهان اسلام، چنین تأثیری نداشته. با این همه، او محققان عرب برجسته‌ای را تعلیم داد که مهم‌ترین جنبه‌های اندیشهٔ او را، خصوصاً در آنجا که به تحقیق دربارهٔ ایران عربی و معنویت و نظریات او مربوط می‌شد، مبتدیان کرد.اند. کرین با توجه ویژهٔ راهب زنده و متناوب فلسفهٔ اسلامی، این نکتهٔ این روش شدت قرن پس از این رشد هم به حیات خلایق و غنی خود ادامه داده، موجب آگاهی و نشاط فلسفه و تفکر در بسیاری از جوامع اسلامی شده است. او پس از ایران، بیشترین تأثیر را در دیگر کشورهای اسلامی نظیر ترکیه، پاکستان، اندونزی و مالزی داشته است. اینها بخشی از تأثیر این مرد در میان معاصر ماست.

**نسیب کرین با جریان معروف سنت‌گرایی که خود شما یکی از ارکان و تبیین‌کنندگانشتی، چیست؟**

کرین به آن معنایی که ما امثال گنون را سنت‌گرا می‌خوانیم، سنت‌گرا نبود؛ ولی به نظر من خیلی به این گرایش تمایل داشت. یک مقدار از این فاصله، که مسائل گذشته و جوانی کرین بازمی‌گشت. او قبل از مذهب کاتولیک جدا شده بود؛ زیرا به طریقت باطنی علاقه‌مند شده بود و به سنت کاتولیک را تنها با امور ظاهری می‌شناخت و مورد ارزیابی قرار می‌داد. به علت این برخورد و کراهت از سنت که او در جوانی با آن مواجه شده و در معنای ظاهری درک کرده بود، هیچ‌گاه متمایل به دیدگاه سنت‌گرایانه (سنت‌گرا) نبود است. از سهروردی تا ملاصدرا و حکیمان پس از او، نیز مذهب شیعهٔ دوازده امامی و عرفان و تصوف هر یک از این درون و تلاش عظیم برای درک و ارائهٔ باطنی علاقه‌مند شده بود. به سنت کاتولیک را تنها با امور ظاهری می‌شناخت و مورد ارزیابی قرار می‌داد. به علت این برخورد و کراهت از سنت که او در جوانی با آن مواجه شده و در معنای ظاهری درک کرده بود، هیچ‌گاه متمایل به دیدگاه سنت‌گرایانه (سنت‌گرا) نبود است. از سهروردی تا ملاصدرا و حکیمان پس از او، نیز مذهب شیعهٔ دوازده امامی و عرفان و تصوف هر یک از این درون و تلاش عظیم برای درک و ارائهٔ باطنی علاقه‌مند شده بود. به سنت کاتولیک را تنها با امور ظاهری می‌شناخت و مورد ارزیابی قرار می‌داد. به علت این برخورد و کراهت از سنت که او در جوانی با آن مواجه شده و در معنای ظاهری درک کرده بود، هیچ‌گاه متمایل به دیدگاه سنت‌گرایانه (سنت‌گرا) نبود است. از سهروردی تا ملاصدرا و حکیمان پس از او، نیز مذهب شیعهٔ دوازده امامی و عرفان و تصوف هر یک از این درون و تلاش عظیم برای درک و ارائهٔ باطنی علاقه‌مند شده بود. به سنت کاتولیک را تنها با امور ظاهری می‌شناخت و مورد ارزیابی قرار می‌داد. به علت این برخورد و کراهت از سنت که او در جوانی با آن مواجه شده و در معنای ظاهری درک کرده بود، هیچ‌گاه متمایل به دیدگاه سنت‌گرایانه (سنت‌گرا) نبود است. از سهروردی تا ملاصدرا و حکیمان پس از او، نیز مذهب شیعهٔ دوازده امامی و عرفان و تصوف هر یک از این درون و تلاش عظیم برای درک و ارائهٔ باطنی علاقه‌مند شده بود. به سنت کاتولیک را تنها با